

## الهی که جان تان جور باشد



محمدصادق علیزاده  
دبیر قفسه کتاب

اصلا که انگاری خود سکانس‌های آژانس شیشه‌ای آمده باشد جلوی چشم که این وسط گوشت قربانی عباسه! شاید هم اشکال از ما بود که وسط این دعوای سیاسی دنبال گرفتن کره ادبیات و روایت و داستان و رمان خودمان بودیم!

خوب باید همراه بچه‌ها نشسته بودیم و فکرهایمان را هم روی هم ریختیم که این سری را برویم سراغ ادبیات کشور همسایه و نویسنده‌هایش. همین الان که این جمله را گفتیم حتما دو سه تا رمان و داستان بلند که نویسنده افغان داشته باشند توی ذهن شما هم ردیف شده. آثاری که حالا یا در ایران منتشر شده‌اند یا در آمریکا یا در سایر کشورهای دیگری که نویسنده‌های فارسی‌زبان افغانستان حضور دارند.

با خودمان فکر کرده بودیم که بنشینیم و حسابی کله پاچه پرونده ادبی ضمیمه این هفته را بار بگذاریم و وسطش هم که بچه‌های تحریریه مشغول انداختن سفره و آوردن دارچین و قاج کردن لیمو و اینها هستند، گپ نصفه و نیمه‌ای هم با یکی از نویسندگان یا شاعران افغان بنیم که خارج از مرزهای جغرافیایی امروز افغانستان دست به قلم هستند و تولید ادبی دارند. نه ... نه! اصلا در پی بحث سیاسی و فحش و فحش کشی به یکی از طرفین دعوا در افغانستان نبودیم و نیستیم که اصولا ما خداوندگار شتران خویشتیم در ادبیات! هدف مان امر خیری بود برای جور کردن بیشتر آشنایی با خودمان و شما و آن قسم از تولیدات ادبی که توسط نویسندگان مهاجر افغان دارد خارج از مرزهای سیاسی امروز افغانستان تولید می‌شود که با مغز خورديم وسط دیوار! هر یک از آقایان یا خانم‌های نویسنده‌ای که رفتیم سراغ‌شان به دلایلی که حتما محترم است ترجیح دادند تا اطلاع ثانوی حرف و نقل و سخنی نزنند. درگوشی بین خودمان بماند که بعضی‌هایشان هم حال و روز روحی و فکری مناسبی نداشتند. ایضا این که بعضی‌ها حتی به سبب قلم زدن و به تصویر کشیدن بعضی واقعیت‌های جامعه افغانستان بعضا از جانب بعضی جریان‌های داخلی این کشور تهدید هم شده بودند. اینجا بود که دسته جمعی در تحریریه به سادگی خودمان پی بردیم وسط چنین اوضاع قمر در عقرب که سگ سیلی می‌زند و گربه تپانچه، ما چقدر گیج و پرتیم از مرحله که نشسته‌ایم و کله پاچه ادبی کشور همسایه را بار گذشته‌ایم.

ایضا حسابی دوزاری کج مان هم جا افتاد در فقره آن حدیث منسوب به حضرت رسول که دو نعمت مجهولند که قدرشان دانسته نشود جز آن هنگام که نقصی در آنها پدید آید و یکی شان امنیت باشد! این وسط ما چه داشتیم بگوییم با حضرات آقایان و خانم‌های نویسنده و شاعر افغان ساکن قسمت‌های مختلف این کره خاکی جز اظهار امیدواری برای خودشان و زنان و مردان پردردشان که چند دهه است زخم جنگ و درگیری و نزاع و اشغال، کام‌شان را تلخ کرده. الهی که روزی فرارسد همین نزدیکی‌ها که جان و زندگی و خانه و کاشانه همسایه شرقی مان جور باشد، جور جور که بتوانیم با نویسندگان و شاعران بنشینیم و کله پاچه ادبیات‌شان را بار بگذاریم. اجمالا آن دارچین را بدهید به من ....

آنچه می‌خوانیم  
با آنچه که اتفاق افتاده است  
فرق بسیار دارد!

## التیام یک درد



زینب آزاد

دستیار دبیر  
قفسه کتاب

همان‌طور که در ستون دبیرنگاری خواندید، موضوع این هفته ما درباره کتاب‌هایی است که در این بحبوحه هرج و مرج‌های کشور کنار دستی مان، افغانستان، نوشته شده‌اند. همین الان هم که من دارم این یادداشت را می‌نویسم و چند روز بعدش شما آن را می‌خوانید، همچنان اوضاع افغانستان خوب نیست و روز به روز بر آمار کشته‌شدگان‌شان اضافه می‌شود.

شما که از خودمان هستید، حتما این روزها که اخبار را دنبال می‌کنید، آن تصاویر مهاجران و سقوط از هواپیما، یا آن کودک افغانستانی که به دست افسر آمریکایی سپرده می‌شود، یا آن دخترک معصومی که خواب رفته است و یک یونیفرم آمریکایی رویش انداخته‌اند را دیده‌اید. حتما دیده‌اید و ته دل تان یک «الهی! طفلکی!» هم گفته‌اید! این‌ها فقط بخش از تصویرسازی‌های جدید آمریکایی‌ها برای پاک کردن ننگی است که در این سال‌ها بر این مردم بینوا روا داشتند.

این تصویرسازی‌ها علاوه بر دنیای واقعی و پیش‌روی ما در عوالم تخیلات و داستان‌ها هم جای خود را به خوبی باز کرده است. شاید بتوان گفت که کتاب‌ها و دنیای ادبیات بهترین گزینه برای آنها می‌باشد که تشنه دیدار دوباره با واقعیت افغانستان هستند اما واقعیت با آنچه که زاینده تخیلات برخی‌هاست، فرق بسیار دارد.

من می‌توانم همین‌جا برایتان یک لیست از نویسندگان افغانستانی که ساکن ایران یا دیگر کشورها هستند و در زمینه ادبیات هم فعالیت

دارند، ردیف کنم، یا حتی به فیلم‌هایی اشاره کنم که با زاویه دید مناسب واقعیت امر افغانستان را به تصویر کشیده‌اند و در مقابل آنها می‌توانیم واقعیت را به دست چا پخانه بسپاریم، اما دردی التیام پیدا نمی‌کند. نویسندگانی که بساط زندگی‌شان را در کشور دیگر گسترانده‌اند که نمی‌توانند حق مطلب را ادا کنند. در مقابل هستند کسانی که وفادار مانده‌اند و برای اثبات حقانیت‌شان سال‌ها تلاش و مجاهده کرده‌اند؛ نمونه‌اش مرحوم محمد سرور رجایی که همین چند هفته پیش رخت رنجور خویش را بر بستر و به بهانه ابتلا به کرونا بساط زندگی‌اش را جمع کرد. یادم می‌آید یک بار در جلسه رونمایی



کتاب‌شان ملاقات‌شان کردم؛ کتاب ایشان با عنوان «از دشت لیلی تا جزیره مجنون» یک موضوع پکر دارد که تاکنون به آن پرداخته نشده است. «از دشت لیلی تا جزیره مجنون» با ارائه مستندات تصویری، خاطرات رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس را روایت می‌کند و تحقیق و پژوهش آن، ۱۰ سال طول کشیده است. این همه سال از دفاع مقدس ما گذشته است اما کسی این موضوع را نشنیده و اگر هم شنیده کم‌کاری کرده و به گوش دیگران نرسانده است!

زمانی که از طرف انتشارات راه‌یار این کتاب برایم فرستاده شد تا بخوانم و چیزی برایش بنویسم، از حجمش خوف کردم و برای مدتی آن را کنار گذاشتم. اما وقتی شروع کردم، دیگر نتوانستم آن را کنار بگذارم.

متن پشت جلد در ترغیب‌کردن نقش مؤثری داشت. پشت جلد این کتاب نوشته است: «برای همدلی‌های بیشتر ملت‌های ما، ضروری است بدانیم مجاهدان افغانستانی چگونه از ولایات مرکزی و شمالی افغانستان، از دشت لیلی جوزجان عبور کرده و در مسیر یافتن عشق، دوکوهه اندیمشک را هم پشت سر گذاشته‌اند تا به جزیره مجنون برسند. چگونه بهسود ولایت میدان افغانستان را رها کرده و به جبهه‌های نبرد ایران در نوسود رسیده‌اند.»

نویسنده این کتاب در جایی گفته بود: «همیشه این موضوع برایم سؤال بود که چرا یک افغان در جبهه جنگ ایران باید به شهادت برسد؟» اما چون در آن زمان این موضوع امنیتی و سیاسی محسوب می‌شده نتوانسته بود درباره آن از کسی سوال کند. بعدها در مجلات و کتاب‌ها خواند که یک رزمنده ایرانی متولد بیرجند، در جبهه جهادی و در جنگ افغانستان به شهادت رسیده است! و سال‌ها بعد وقتی به ایران آمد، برخی از کتاب‌های دفاع مقدس را خواند ولی در این کتاب‌ها هیچ حضوری از رزمندگان افغان در جنگ ایران و عراق یا حضور هیچ رزمنده ایرانی در جنگ جبهه جهادی در افغانستان ندید. بنابراین آستین همت بالا زد و تحقیقاتش را آغاز کرد. موانع زیادی را هم پشت سر گذاشت که اولینش یافتن سوزه بود که پس از آشنایی با وحید جلیلی و تماس با افراد مختلف بالاخره آمار تعداد رزمندگان افغانستانی و تعداد شهدای افغانستانی را به دست آورد. بعد از آن هم مجاب‌کردن خانواده‌های شهدا و گرفتن مصاحبه و قس‌علی‌هذا.

این شد که تدوین این کتاب ۱۰ سال به طول انجامید و نتیجه‌اش شد خیرات و برکات برای روح بلند او ...

